

جلسه‌ی ۱۰۹ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۵ دی ۹۸

فهرست مطالب

- فطرت..... ۳
- ۱- مواتیق فطری..... ۳
- ۱-۱- تبعات پذیرش مواتیق فطری:..... ۴
- ۱-۱-۱- یک؛ عدم پذیرش توجیه «استضعاف» در گمراه شدن..... ۴
- ۱-۱-۲- دو؛ عدم پذیرش توجیه وجود ائمه کفر، در گمراه شدن..... ۴
- ۲-۱- به یاد آوردن هرچه بیشتر مواتیق فطری در صورت قوت یافتن هرچه بیشتر روح بر بدن..... ۵
- ۱-۲-۱- عذاب‌های دنیوی و اخروی به دلیل عدم رفع کشمکش بین روح و بدن..... ۶
- ۲-۲-۱- رشد انسان در صحنه جهاد اکبر و با وجود شیطان..... ۶
- ۳-۱- فراموش شدن موقف مواتیق فطری اما به یاد داشتن محتوای آن..... ۷
- ۲- زبان قرآن همان زبان فطرت..... ۷
- ۱-۲- مبنای هدایتگری قرآن، فطری است نه علمی..... ۸
- ۲-۲- معلوم بودن رشد و غیّ برای انسان..... ۹
- ۳- (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ؛..... ۹
- ۳-۱- فطری بودن توحید:..... ۹
- ۳-۱-۱- عمل نکردن بر اساس روش ابراهیم^{علیه‌السلام} به دلیل سفیه کردن خود (صغرا)..... ۹
- ۳-۱-۲- دیدن توحید در همه صحنه‌ها، همان روش حضرت ابراهیم^{علیه‌السلام} (کبرا)..... ۱۰
- ۳-۱-۳- رابطه عکس بین میزان توحید شخص و میزان تحمیق او توسط خودش (نتیجه)..... ۱۱
- ۲-۳- ملتی که حقّ جهاد نکند، خودش را تحمیق کرده است..... ۱۱
- ۳-۳- درخواست نصرت عیسی^{علیه‌السلام} از حواریون برای رفتن به سمت ملت ابراهیم..... ۱۲

آیه اصلی: ۱۲۹ و ۱۳۰ بقره

سایر آیات: اعراف: ۱۷۲ تا ۱۷۴ / تین: ۴ تا ۶ / انسان: ۱ / قیامت: ۱ تا ۵ / انعام: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۶۱ تا ۱۶۳ / حج: ۷۸.

موضوعات اصلی: فطرت

موضوعات فرعی: موأثیق فطری، استضعاف، ائمه کفر، سفیه کردن خود، ملت ابراهیم، توحید، جلوه‌ی جهادی عیسی علیه السلام

(بقره: ۱۲۹) رَبَّنَا وَأَنْبِئْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛
(بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛

فطرت

[۱] موضوع، در این آیات دعای حضرت ابراهیم ^{علیه السلام} بود. در این جا تعلیم بر تزکیه مقدم است و در عبارتهای دیگر قرآن تزکیه بر تعلیم مقدم است و توضیح دادیم که این مثل یک دور حلزونی شکل است که مرتب تعلیمی می آید و بعد تزکیه‌ای و تزکیه‌ای می‌آید و تعلیم جدیدی و همینطوری تزکیه و تعلیم با همدیگر رشد می‌کنند. [همچنین مطرح کردیم که] قرآن به عنوان زبان عمومی، **زبان فطری** را برگزیده و رسیدیم به بحث **فطرت**. گرچه قصدمان یک بحث مستوفی راجع به فطرت نیست اما مطرح کردیم که دین یک مایه‌های درونی دارد. دین از درون ما می‌جوشد. اگر انسان بتواند به درون خودش توجه کند، بتواند سروصداهای درون خودش را کم کند، دین، خودش خودش را نشان می‌دهد. این هم اصلاً برهان نیست؛ چون وقتی کسی خدا را می‌خواهد در درون خودش پیدا کند که دیگر برهانی نیست. اصلاً پیدا کردن دین و خدا و این معارفی که اصول اصلی است، برای آن نمی‌گویند "اثبات برهان فطرت". شاید اصطلاح آن به عنوان برهان اشتباه باشد. این علمی حضوری است که شخص در خودش می‌بیند. از آنطرف خدا هم خودش بلد است چه جوری با بنده‌اش حرف بزند. خودش از ناحیه‌ی خیلی بلند حرف می‌زند. به عبارتی اصلاً رفاقت نمی‌کند. می‌گوید: من عالم را این جوری آفریدم، توی آدم را هم همین جوری آفریدم و همین که هست! و به واسطه «همین که هست» دارد با طرف تعامل می‌کند که «تو باید این جوری باشی و این جوری هستی و من تو را این جور آفریدم».

۱- مواثیق فطری

[۳] در سوره اعراف آیه ۱۷۲ وقتی شروع می‌کند میثاق‌ها را از بنی اسرائیل می‌گیرد. کوه طور را بالای سرشان می‌آورد، و می‌خواهد میثاق جدید بگیرد؛ می‌گوید:

(اعراف: ۱۷۲) وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ (اعراف: ۱۷۳) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؛
(اعراف: ۱۷۴) وَكَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛

(اعراف: ۱۷۲) وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...؛ إِذْ؛ یعنی «اذکر اذ»؛ یاد کن هنگامی را که (انگار ممکن است کسی این را یادش بیاید) پرودگار ذریه این‌ها را از بنی آدم گرفت؛ از پشت بنی آدم ذریه شان را گرفت.

...وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ... و خودشان را علیه خودشان شاهد کرد؛ یعنی خودش علیه خودش شهادت بدهد. چون «شهادتِ علیه» [یعنی شهادت شخصی، علیه خودش] شهادتی است که مورد پذیرش است. مثل اقرار است. «شهادتِ له» که یعنی مثلاً کسی به نفع خودش شهادت بدهد، خیلی فایده ندارد. ولی اگر کسی علیه خودش شهادت بدهد، بهترین نوع دادگاهی کردن کسی است. در دادگاه‌ها هم همین است. خود قضات می‌دانند، در دادگاه

در کنار بیّنات و ایمان و ... بهترین کاری که می‌توانند بکنند این است که از خود طرف اقرار بگیرند؛ یعنی خودش اقرار کند، دیگر تمام است. [۶] آیه می‌گوید: یک چنین اقراری ما از طرف گرفتیم. ...وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمُ الَّتِي بَرَّبَكُمُ... من پروردگار شما هستم یا نه؟ ...قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا... سریع همه بی جار و جنجال ربوبیت پروردگار را قبول کردند.

۱-۱- تبعات پذیرش موثیق فطری:

۱-۱-۱ - یک؛ عدم پذیرش توجیه «استضعاف» در گمراه شدن

...قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ ما این شهادت را از شما می‌گیریم، مباد اینکه در قیامت بگوئید: ما غافل بودیم.

[۸] در جلسه گذشته گفتیم که خدا این جور غفلت‌ها و این جور مستضعف‌ها را قبول نمی‌کند. چرا پیروی از نیاکان را قبول نمی‌کند؟ به حسب ظاهر آدم می‌گوید: "نیاکان ما یک جوری بودند و یک کاری کردند و ما هم همان جور بودیم. این‌ها همین جوری رفتار می‌کردند، ما هم همین جوری رفتار می‌کنیم." حالا یکسری رفتارها خوب است که نیاکان انجام می‌دهند و ممکن است زمینه‌ی دینی هم نداشته باشد؛ یعنی در دین نباشد. ولی انجام می‌دهند و خوب هم هست. مثلاً شب چهارشنبه سوری، دور هم جمع می‌شوند. صله رحم است دیگر! طرف می‌گوید: مگر شب چهارشنبه سوری در روایات هست؟ نه! چه ربطی دارد؟! یا شب چله دور هم انار می‌خورند، جای مبارزه دارد؟! نه! یک سنت خوبی است. حضرت امیر به مالک می‌گویند: «وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ»؛ هر امتی یکسری سنت صالحه دارد، با این‌ها نجات! یک موقع پیروی نیاکان در این چیزهاست و یک موقع نیاکان منحرف شده‌ای است و طرف به آن‌ها نگاه می‌کند و می‌گوید: "نیاکانم منحرف بودند، عرف زمان من منحرف بوده، من هم منحرف شدم!" خدا یک جور مسئولیت او را قبول نمی‌کند؛ به خاطر این پیمانی که گرفته است که در ادامه آیه دارد: (اعراف: ۱۷۳) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ... مباد این را بگوئید که "آباء ما از قبل این جوری بودند و ما هم ذریه‌شان بودیم و همین راه را رفتیم دیگر." من این پیمان را گرفتم برای اینکه نگویید: ما غفلت کردیم. ما نمی‌دانستیم. این حرف‌ها را ننزید؛ چون شما این پیمان را سپردید. تا این حرف‌ها را دیگر ننزید که ...أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؛ آیا داری ما را هلاک می‌کنی به خاطر باطل گرایان؟ (اعراف: ۱۷۴) وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛

۱-۱-۲ - دو؛ عدم پذیرش توجیه وجود ائمه کفر، در گمراه شدن

[۱۱] البته بعد می‌رود سراغ استبداد آخوندی! که بله! یک عده روحانیونی هستند که نقش آن‌ها در منحرف‌سازی جامعه خیلی ویژه است. و می‌رود داستان بلعم باعورا را تعریف می‌کند.

فی الجملة این را قبول می‌کند که من قبول دارم که یک عده هستند که واقعاً راه کج می‌کنند؛ آدم‌های انقلابی دنیادیده‌ای که آیات داشتند ولی این آیات از درونشان به پوستشان رسید و بعد از رویشان کنده شد و شیطان به دنبال این‌ها راه افتاد، این را قرآن فی‌الجملة قبول می‌کند ولی اینکه کلاً شما بگویی من به باطل می‌روم چون یک

بلعم باعورا و چهارتا آخوند این جوری بوده‌اند، این را قرآن قبول نمی‌کند. به خاطر اینکه من [خدا] این پیمان را از شما گرفتم و شما را از کمپانی و کارخانه بیرون دادم.

۲-۲- به یاد آوردن هرچه بیشتر موثیق فطری در صورت قوت یافتن هرچه بیشتر روح بر بدن

[۱۲] بعضی می‌گویند: ما این پیمان‌ها یادمان نیست. کجا چنین پیمانی بوده؟ در سوره انسان و تین به این پیمان های فطری اشاره شده است.

(تین: ۴) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ (تین: ۵) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ (تین: ۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ؛

[۱۴] آیه معروف سوره تین، بعد از قسم‌هایی که می‌خورد دارد: (تین: ۴) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ انسان را در بهترین تقویم آفریدیم. کلاً انسان‌ها این جوری این جوری آفریده می‌شوند؛ در بهترین اندازه‌گیری و درست و حسابی از چنین کمپانی در می‌آیند. (تین: ۵) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ او را در عالم دنیا می‌آوریم؛ یعنی انسانی که به این صورت بوده، قاعده‌اش این است که بیاید و به أَسْفَلَ سَافِلِينَ برسد و همه هم باید برسند؛ به أَسْفَلَ سَافِلِينَ رسیدن یعنی در همین معادلات دنیا قرار می‌گیرند.

[۱۵] یک روح انسانی خلق می‌شود و تا عالم بدن باید بیاید و [اینجاست که] نزاع‌های روح و بدن شروع می‌شود و اتفاقاً در این نزاع‌هاست که رشد می‌کند. باید تا مرحله أَسْفَلَ سَافِلِينَ و معادلات دنیوی بیاید. حالا یک عده این نزاع‌ها را با خودشان حل می‌کنند.

روح، من باب اینکه مظهر خدای «(بقره: ۲۵۵)... لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ...» است، خدایی که خواب ندارد، اگر نزاع روح با بدن حذف بشود [که در روز قیامت این نزاع حذف می‌شود یعنی بدن دارد ولی این بدن با او نزاع نمی‌کند] روح مثل ملائکه همیشه بیدار است. حتی در تحلیل‌های دینی کسی که خواب است و صدایش می‌کنید، بیدار می‌شود به خاطر همین است. اگر می‌ت باشد بیدار نمی‌شود، ولی آدم خواب، چون هنوز روحش با بدنش اتصال دارد، صدایش کنید، بیدار می‌شود گویا روحش می‌شنود. تفاوت میّت و غیر میّت همین است و ممکن است میّت روحش بشنود، ولی به علت عدم اتصال با بدن، بدنش را نمی‌تواند حرکت بدهد. تلقین را هم برای همین می‌خوانند چون می‌شنود. چون هنوز اتصال کمی با بدنش برقرار است، گفته‌اند محکم فشارش بدهید که هم متوجه بشود و هم متوجه بشود که مرده است؛ چون متوجه نمی‌شود که مرده است.

[۱۷] خلاصه این نزاع‌های روح و بدن هست؛ لذا خیلی وقت‌ها یک چیزی را روح می‌خواهد ولی بدن نمی‌خواهد. بدن سروصدایی درست کرده که روح حرف‌های خودش را نمی‌شنود. به آنچه که دارد، حالی‌اش نیست. مگر می‌شود؟ بله! آدم یک چیزهایی را دارد اما حالی‌اش نیست. یعنی اینقدر فضا شلوغ است که علم دارد ولی علم به علم خودش ندارد. مثلاً یک نفر پایش درد می‌کند، دکتر می‌رود. وقتی دکتر می‌پرسد کجای پایت درد می‌کند؟ یک کم فکر می‌کند تا در بیاورد که کجای پایش درد می‌کند.

[۱۸] همه آنچه خدا به عنوان نفخه الهی در روح ما گذاشته، گذاشته، ولی اینکه ما نمی‌توانیم در بیاوریم، به خاطر نزاع‌هایی است که اینجا بین روح و بدن است. کسی که این نزاع‌ها را با عالم ماده حل بکند، می‌فهمد. حتی در روایت

داریم که انسان موقّف این پیمان را یادش رفته، ولی متن پیمان یادش است. اینکه "این پیمان را کجا سپرده؟" نمی داند کجاست؟ ولی پیمان... **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ...** را فکر بکند یادش می آید که من این پیمان را سپرده ام، اما کجا امضا کرده ام؟ نمی دانم! مثل کسانی که امضای خودشان را می بینند ولی یادشان نیست کجا امضا کرده اند! اینکه کسی نزاع های درونی اش را حل بکند - هر مقداری که نزاع بدن و عالم ماده است - هی بیشتر این پیمان یادش می آید و بیشتر می فهمد و در درون خودش آن پیمان را پیدا می کند.

۱-۲-۱ - عذاب های دنیوی و اخروی به دلیل عدم رفع کشمکش بین روح و بدن

[۱۹] حالا اینجا اگر کسی با حل نزاع های روح و بدن، عالم پایین را بتواند رنگ عالم بالا کند، انگار برمی گردد به سمت اعلی علیتی که هست. (تین: ۶) **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**؛ چنین کسانی، معلوم است که رجوع این ها به اسفل سافلین و آمدنشان تا به اینجا همراه این است که آن اعلی علیتی که در آن بودند را این پایین دارند؛ لذا نزاعی ندارند با عالم ماده و اصلاً سِرّ اینکه خیلی راحت هم می توانند زندگی کنند، به خاطر همین است؛ چون که تمام این کشمکش های درونی است که عذاب است در این دنیا و حتی عذاب های آخرت. نزاع اینکه یک کسی می خواهد این طرفی بکشد و یکی می خواهد آن طرفی بکشد، این وسط پاره می شود، ولی اگر بتواند یکدله بکند و آن طرف برود، درست می شود و دیگر مشکلی ندارد. در عذاب های برزخ هم دقیقاً همین اتفاق می افتد که شخص از این طرف مثل میوه رسیده بالغ شده و باید آن طرف برود ولی ملائکه ی آن طرف قبولش نمی کنند. به تعبیر قرآن (انفال: ۵۰)... **يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ**؛ در روایات آمده که **يَضْرِبُونَ أَدْبَارَهُمْ** یعنی ملائکه از این طرف اردنگی می زنند که برو آن طرف و چون با آن طرف هم سازگار نیست آن طرف هم قبولش نمی کنند. این طرف قبض خروج می دهد و آن طرف هم تحویل نمی گیرد و می گوید: "هنوز مناسب اینجا نیست." لذا این وسط بی خانمان می شود. لذا حیران می شود و اصلاً عذاب های فشار قبر برای همین است. برای همین این عدم تناسب، می شود فشار قبر. مثل معتادها که چرا موقع ترک اعتیاد دردشان می گیرد؟ چون اعتیاد هست، اما ماده اش نیست و این بی تناسبی باعث می شود دردش بگیرد. این باید آن طرف برود ولی تعلقاتش هنوز این طرف است. این باعث می شود در کشمکش بین روح و بدن، بین عالم بالا و عالم پایین [عذاب بکشد].

۱-۲-۲ - رشد انسان در صحنه جهاد اکبر و با وجود شیطان

[۲۳] اینکه چرا کشمکش هست؟ این از اقتضات عالم است. این نظام احسن عالم است که شیطان در آن باشد و انسان در این صحنه جهاد اکبر رشد بکند. بعضی تصورشان این است که "شیطان سوتی این عالم است! یکهو در آمد! حالا چه کار کنیم؟" نه! شیطان جزء نظام احسن خداست که باید باشد تا یک عده فریب بخورند و یک عده فریب نخورند. عالم ماده با تمام اقتضاتش باید باشد تا یک عده بیابند و در آن رشد کنند و بالا بروند. وگرنه می شود همان **مَلَكٌ** که قبلاً هم بود! انسان یک چیز دیگر است که قرار است **مَلَكٌ** بشود و اگر همه این طهارت ها را پیدا کند،

[۲۴] در «آداب الصلوه» نامه ای هست که خدا به بندگان در بهشت می نویسد که «**مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ**» از **حَيِّ قَيُّومٍ** به **حَيِّ قَيُّومٍ**؛ او هم می شود **حَيِّ قَيُّومٍ**! «اما بعد من **كُنْ** فَيَكُونُ می کنم، تو

هم كُنْ فَيَكُونُ كُن»^۲. اینکه در بهشت داریم هر چه اشتهای می‌کنند، به مقام كُنْ فَيَكُونُ می‌رسند و هر چه را می‌خواهند خودشان ایجاد می‌کنند.

۳-۱- فراموش شدن موقف موافق فطری اما به یاد داشتن محتوای آن

[۲۴] در سوره انسان [بیان می‌کند] که یک زمانی بر انسان گذشته (البته عبارت زمان تعبیر درستی نیست).

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ (انسان: ۱)

به صورت سؤالی آیه می‌گوید: (انسان: ۱) هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ آیا بر انسان یک دوره‌ای (حینی از دهر) نگذشته که هنوز مذکور نشده، نه اینکه نبوده! اگر نبوده که نمی‌گویند «دوره‌ای بر این انسان گذشته است» بلکه بوده، ولی شیء مذکور نبوده؛ یعنی یک شیء غیر مذکوری بوده. اینکه کجا بوده؟ آیا در علم الهی بوده؟ عرفا در این زمینه بحثی جدی و مفصل دارند. ولی معلوم است بوده و کاملاً افزاز شده و آمده و پیمان‌هایی از او گرفتند و بعد مذکورش کرده‌اند و گفته‌اند: (نحل: ۴۰) ... إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ حالا برو! و در عالم خلق آمده است دیگر. در یک جایی و در یک موقعی انسان باز می‌شود و این پیمان‌ها را از او می‌گیرند و اگر کسی این پیمان را در خودش یادآوری بکند، پیمان را می‌فهمد گرچه نفهمد موقف آن کجاست.

[۲۷] پس معلوم است که یک موقعی بوده که انسان بوده، ولی شیء مذکوری نبوده است. این می‌شود همان‌هایی که در فطرتش کار گذاشتند و اصلاً بر این اساس، یعنی احسن تقویم خلق شده و بعد بیرون فرستادندش. این می‌شود همان چیزی که دین بر پایه همان است و از همان جا آن را گیر بیاورید و گرنه هر کاری بکنید، از آن دین در نمی‌آید. اگر شما آن نکته درونی را زنده نگه ندارید، از یک عالمه آموزش پیامبران هم چیزی در نمی‌آید. آن باید باشد (یس: ۷۰) لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...؛ (ق: ۳۷) إِنْ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٌ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ... او باید قلبی داشته باشد و زنده باشد و این تعالیم انبیاء اگر هم به درد بخورد، به درد آدم‌های زنده می‌خورد. به درد آدم‌های مرده نمی‌خورد.

۲- زبان قرآن همان زبان فطرت

[۲۸] آن موقع است که قرآن با زبان خودش صحبت می‌کند و یک زبان مخصوص به خودش دارد. سعی نمی‌کند شبیه کتاب‌های علمی جواب شما را بدهد. مثلاً در سوره قیامت اگر به عبارت ابتدایی آن دقت کنید، خیلی برخورد علمی نیست:

(قیامت: ۱) لَا أَقْسِمُ بِبَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (قیامت: ۲) وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ (قیامت: ۳) أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَهُ عِظَامَهُ؟! (قیامت: ۴) بَلَى قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَانَهُ؛ (قیامت: ۵) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ؛

۲. چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بهشت که ملکی می‌آید پیش آنها؛ پس از آن که اذن ورود می‌طلبد وارد می‌شود و نامه‌ای از جناب ربوبیت به آنها می‌دهد بعد از آن که از خدای تعالی به آنها سلام ابلاغ نماید. و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است: مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَنَا بَعْدُ، فَأَتَى أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. وَ قَدْ جَعَلْتِكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ. فقال صلى الله عليه و آله: فلا يقول أحدٌ من أهل الجنة للشئ: كُنْ إلا و يكون. «از حی قیومی که نمی‌میرد به [سوی] حی قیومی که نمی‌میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گویم «باش»، پس (موجود) می‌شود. تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویی «باش» موجود شود. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی‌گوید «باش» مگر آنکه (موجود) شود. (آداب الصلوه امام خمینی^۳، ص ۳۲)

(قیامت: ۱) لَا أَفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ (قیامت: ۲) وَلَا أَفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ؛ (قیامت: ۳) أَيُخَسِبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؛ آیا انسان گمان می‌کند که استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟! بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ؛ نه تنها استخوان که شیار سرانگشتانش را هم جمع می‌کنیم. می‌بینید که تا این‌جا بحث علمی نبود. پرسیده: جمع می‌کنید؟ گفته: جمع می‌کنیم خفن‌تر از آن چیزی که فکر می‌کنی! بعد می‌گوید: (قیامت: ۵) بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَّ أُمَّامَهُ؛ انسان با این حرف‌ها و طرح این بحث‌ها می‌خواهد جلوی راه خودش را باز بکند و گرنه خودش هم می‌فهمد که ما جمعش می‌کنیم.

[۳۰] بحث انسان این نیست که ما جمع می‌کنیم یا جمع نمی‌کنیم، معادای هست یا نیست. من با این لایک‌ها در اروپا صحبت می‌کردم. گفتیم: "تصویر شما از بعد از مرگ چیست؟" گفت: "با من از این صحبت‌ها نکن!" بالاخره گفت: "یک صفحه سیاه!" گفتیم: "واقعاً شما می‌روید و تبدیل می‌شوید به یک سیاهی؟" گفت: "ولم کن!" آخر مگر می‌شود کسی معاد را باور نکند؟ و بگوید ما می‌رویم و تمام می‌شویم. مثلاً الان به پایان رسیدیم! اولاً این فکر که زندگی من به پایان رسید، دیوانه می‌کند آدم را تا اینکه آدم فکر کند به دیدار امام علی علیه‌السلام می‌رود. این چه تصویری است و آن چه تصویری؟! ضمن آنکه طرف واقعاً اگر به وجود خودش برگردد نمی‌تواند باور کند که یک زمانی می‌شود که دیگر او نیست.

[۳۲] دوماً خود معادباوری، جریان ساز است. entertainment ها و جریاناتی که یهودی‌ها درست می‌کنند، برای حواس‌پرتی است. اگر حواس کسی را پرت نکنند یک چیزهایی از درون او شروع به جوشیدن می‌کند. اگر حواس کسی پرت شود درگیر این مزخرفات می‌شود. خیلی از سرگرمی‌هایی که درست کردند برای این است که تا می‌آید طرف حواسش جمع شود، حواسش پرت شود به این فیلم سینمایی و به آن بازی و آن شهربازی و به آن مال (بازار) ولی اگر این را کمی ساکت بکنی، می‌بینی یک عالمه حرف در درون خودش دارد.

۲-۱- مبنای هدایت‌گری قرآن، فطری است نه علمی

[۳۳] یک نکته در پراتنز: قرآن هم چون مبنایش همین هدایت‌گری فطری است، گاهی یک حرفی را اگر یک کسی بزند، می‌زند او را له و لورده‌اش می‌کند ولی عین این حرف را خودش می‌زند. [دلیلش این است که] حرف، درست است ولی چون در پازل بدی دارد این حرف هزینه می‌شود، لذا قرآن این را قبول نمی‌کند بعد عین آن را خودش می‌گوید!

[۳۴] در آیه ۱۴۸ سوره انعام می‌فرماید:

(انعام: ۱۴۸) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ؛

(انعام: ۱۴۸) سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا... مشرکین می‌گویند: "اگر خدا می‌خواست ما مشرک نمی‌شدیم، پس خدا می‌خواهد که ما مشرک شویم... وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ... اگر پدران ما مشرک نمی‌شدند ما مشرک نمی‌شدیم." این‌ها دارند از این بحث چه استفاده‌ای می‌کنند؟ استفاده توحیدی که نمی‌کنند! برای توجیه خطاهای خودشان استفاده می‌کنند و لذا قرآن به آنان می‌تازد و می‌گوید: ...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ؛ همه چیزتان براساس گمان است. علم ندارید. خلاصه با این حرف‌ها طرف مقابل را له می‌کند! و چرا؟ چون گفته: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا».

[۳۶] در آیه ۱۰۶ انعام دارد:

(انعام: ۱۰۶) اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ (انعام: ۱۰۷) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا...؛

(انعام: ۱۰۶) اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ از مشرکین اعراض کن. ولشان کن! بعد می گوید: (انعام: ۱۰۷) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا...؛ اگر خدا می خواست اینها مشرک نمی شدند. این عین همان آیه ۱۴۸ سوره انعام است، منتهای مراتب دارد در بستر درستی هزینه می شود که بستر توحید است. که آقا ولشان کن! نمی خواهند که زورکی نیست! هدایت و شرک هم دست خداست.

[۳۷] می بینید که جنس حرف توحیدی است و این جنس توحیدی یک موقعی در جای بدی هزینه می شود و یک موقع در جای خوبی. کاری ندارد به اینکه شما چه داری می گویی؟ برخوردهای قرآن برخوردارهای علمی نیست. چون می داند که شما چکار می خواهی بکنی و ته داستانت چیست؟ جواب آن ته داستان را می دهد. یک جا وقتی می گویند: (انعام: ۱۴۸) ...لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا...؛ می کوبد طرف را و می رود! و باز یک جا خودش می گوید: (انعام: ۱۰۷) وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا...؛ و این توحید است.

۲-۲- معلوم بودن رشد و غیّ برای انسان

[۳۸] اگر در آیات مربوط به فطرت اقتضائات این بحث دقت کنیم، از این چیزها فراوان است؛ مثلاً (بقره: ۲۵۵) ... لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...؛ اکراهی در دین نیست نه این که دین یعنی هر چه دلت خواست! بلکه ...فَدَّ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...؛ رشد و غیّ نه اینکه تبیین شده که تبیین شده است. ممکن است کسی تبیین کند ولی کسی تبیین نکند. مثل اینکه معلم، تعلیم می دهد ولی متعلم یاد نمی گیرد. اینجا هم نمی گوید تبیین شده، بلکه برای شخص تبیین شده. لذا رشد و غیّ مشخص شده برای طرف، حالا دیگر (بقره: ۲۵۵) ... لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...؛ وقتی رشد برای معلوم شده، غیّ برای معلوم شده حالا بسم الله! می خواهی بروی طرف غیّ برو! زورت نمی کنند. این زورت نمی کنند نه به معنی اینکه "اصلاً هیچ چیز معلوم نیست! هر جور صلاح دانستی!" بلکه رشد از غیّ تبیین شده، و بقیه اش دست خودت!

۳- وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ (بقره: ۱۳۰)

۳-۱- فطری بودن توحید:

۳-۱-۱- عمل نکردن براساس روش ابراهیم^{علیه السلام} به دلیل سفیه کردن خود (صغرا)

[۳۹] اگر این فطریات و درونیات مشخص بشود، پای آن به خیلی جاها می کشد. در همین سوره بقره می گوید: (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ می دانی فقط چه کسی می تواند «رَغَبَ عَنْ» بکند، بی میلی کند از مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، روش حضرت ابراهیم^{علیه السلام}؟! اینها در نفس کار گذاشته شده؛ کسی نمی تواند روش حضرت ابراهیم^{علیه السلام} را عمل نکند، مگر اینکه با خودش یک حرکت تخریر (خر سازی) انجام دهد! خودش را به آن راه بزند. انسان این قابلیت را دارد که خودش را احمق کند و آلا نمی شود روش حضرت ابراهیم^{علیه السلام} را نرفت.

[۴۱] حالا روش حضرت ابراهیم علیه السلام چیست؟ توحید در همه ابعاد، حتی حاکمیتی.^۳

[۴۳] انسان با خودش چه کار می‌تواند بکند؟ می‌تواند خودش را تحریک کند و اینقدر سروصدا درست کند که نشنود و روش حضرت ابراهیم علیه السلام را نفهمد؛ وگرنه خدا می‌گوید (بقره: ۱۳۰) **وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...**؛ این‌هایی که من دارم می‌گویم که جایگاه حضرت ابراهیم علیه السلام این جوری است که توحید را در همه ابعاد تسری می‌دهد، [نمی‌توانی عمل نکنی، مگر اینکه خودت را به نفهمی بزنی].

۳-۱-۲- دیدن توحید در همه صحنه‌ها، همان روش حضرت ابراهیم علیه السلام (کبرا)

[۴۳] خوب به عنوان **توحید** دقت بکنید! گاهی ما می‌گوییم توحید، فونداسیون فکر ماست؛ این حرف کاملی نیست! چون شما فونداسیون دارید و در و دیوار و سقف. شما می‌فهمید که این سقف به فونداسیون بند است. فرق است بین اینکه توحید فونداسیون است و اینکه دل هر ذره‌ای از احکام را که باز می‌کنی، توحید است. یعنی اگر داری می‌جنگی، وقتی در آن نگاه می‌کنی، می‌بینی توحید است. یعنی توحید در تمام شاخ و برگ احکام و اخلاق و معارف، هست. این خیلی فرق دارد با اینکه بگویید ما یک توحید را به عنوان فونداسیون بستیم و از این پس روی آن می‌چینیم و بالا می‌رویم! اصلاً اینکه می‌گویند شخص موحّد بشود؛ یعنی که در تمام صحنه‌ها توحید ببیند، به خصوص در مصیبت‌ها (که فقط مال مرگ و میر هم نیست) (بقره: ۱۵۶) **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ در هر مصیبتی باز یاد خدا می‌افتد که اصلاً ما مال خدا هستیم.

[۴۵] آقای چمران حالات فوق‌العاده‌ای داشته. خانم غاده جابر، همسر آقای چمران تعریف می‌کند: در یتیم‌خانه در لبنان شروع می‌کنند به مباران کردن. آقای چمران شروع می‌کنند به گریه کردن. من هم که نمی‌توانستم گریه آقای مصطفی را ببینم شروع کردم به سؤال کردن که "چه کار می‌کنی؟" گفتم: "می‌خواهم که شما گریه نکنی!" آقای چمران می‌گویند: "می‌بینی این جلال خدا چقدر زیباست؟! یک نفر دارد صحنه به صحنه واقعاً خدا را می‌بیند. گل می‌بیند، یاد جمال خدا می‌افتد. در سلوک می‌گویند شخص باید حتی در سلوک به یک حال توحیدی برسد. مرتب فیلس یاد هندوستان بکند.

[۴۷] بعضی‌ها که خیلی پیشرفته می‌شوند از این حالت‌های **محو** به آن‌ها دست می‌دهد. علامه تهرانی راجع به آسید هاشم حداد می‌گفت: "یک موقع در حالت «محو» بود و ما نمی‌دانستیم. مینی‌بوس سوار شده بودیم، آسید هاشم آمد کرایه را با راننده حساب بکند، راننده پرسید: چند نفرید؟ گفت: ۵ نفر! راننده گفت: شما که ۶ نفرید! و آسید هاشم گفت: نه! و من فهمیدم که در حالت «محو و فناء» است و اصلاً خودش را نمی‌بیند و فقط طرف مقابل را دارد می‌بیند." در این حالت‌ها ممکن است خود طرف برای خودش حذف بشود. و می‌گویند: هرچقدر توحید در شخص قوی‌تر بشود، اینکه هر چیزی را آیه الهی می‌بیند و خودش را نمی‌بیند، برایش جا می‌افتد.

۳. یک جمله ای حضرت آقا دارند که مهجور مانده و کاش می‌شد آن را باز کرد. می‌گویند: «معارف انقلاب ما فطری است.» خیلی عجیب است و حرف درستی هم هست. دقیقاً مطابق (بقره: ۱۳۰) **وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...**؛ است. (حالا اینکه آیا ما این معارف را رعایت کردیم یا نه، یک بحث دیگر است که نکردیم، ولی شعارها، فطری است. در همه دنیا هم این شعار آدم جذب می‌کند.

[۴۲] می‌دانید که وقتی انقلاب شد، واقعاً به دلیل فطری بودن جنس شعارها، از برزیل تا تایلند عکس‌های امام^۴ را در اتاق‌هایشان چسباندند. برایشان این شعار، جذاب شده بود. بعد که شروع کردیم به ممشات عالم زندگی کردن، عکس‌ها را پایین آوردند. وگرنه شعارهای ملت و روش حضرت ابراهیم علیه السلام که در عمق بحث توحید است، فطری فطری است.

۳-۱-۳ - رابطه عکس بین میزان توحید شخص و میزان تحمیق او توسط خودش (نتیجه)

[۴۹] آیه ۱۶۱ سوره انعام می‌فرماید:

(انعام: ۱۶۱) قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ (انعام: ۱۶۲) قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَتُسْكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ (انعام: ۱۶۳) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ؛

(انعام: ۱۶۱) قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ... پیغمبر بگو پروردگرم مرا به صراط مستقیم هدایت کرد و این صراط مستقیم چیست؟ ... دیناً قَیِّمًا ... یک دین استوار که... مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...؛ روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام است. ... وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛

[۵۰] حالا روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام چیست؟ آیه بعد می‌گوید: (انعام: ۱۶۲) قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَتُسْكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ نماز، اعمال، زندگی و مرگم همه‌اش مال خدا؛ یعنی درسم، دانشگاهم، خانواده‌ام، حکومتم همه برای خداست. این کلاس حضرت ابراهیم علیه‌السلام است. صراط مستقیم این است که بیایی در ملت ابراهیم علیه‌السلام و جالب است که خدا می‌گوید: (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ مگر اینکه کسی خودش را خر بکند بگوید: این نیست. مسئولیتش را هم من قبول نمی‌کنم. وگرنه روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام این است که همه چیز را زیر پر خدا ببرد. و بگوید: همه علمم، دانشم، همه علوم مختلف باید یک معنا بدهد و آن معنای توحیدی است. حالا ببینیم ما چقدر خودمان را تحمیق کرده‌ایم؟! در جلسات آینده خواهیم گفت که این حالت تلقینی که آدم به خودش بکند در قرآن زیاد است. آدم با خودش می‌تواند تلقین بکند و در این تلقین‌ها خودش را احمق کند.

[۵۲] اینکه همه چیز زیر پر خدا باشد روش ابراهیم علیه‌السلام است: (انعام: ۱۶۳) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ؛ من پیغمبر هم اول مسلم و اولین کسی که تسلیم می‌شود. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: خدا مرا به این صراط مستقیم هدایت کرده و این هم ملت ابراهیم علیه‌السلام.

۳-۲ - ملتی که حق جهاد نکند، خودش را تحمیق کرده است

[۵۲] این آیه ۷۸ سوره حج از معارف انقلابی توحیدی فطری است.

(حج: ۷۸) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ؛

می‌گوید: می‌خواهید جهاد در راه خدا بکنید؟ (حج: ۷۸) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...؛ جهاد کنید در راه خدا به حق جهاد. یعنی خودت را درست بگذار! نه اینکه جهاد را برای خودت بکن یک آپشن! مثلاً زندگی‌م را دارم می‌کنم و یک آپشن هم دارم و آن اینکه جهادی‌ام! یک اوقاتی را گذاشتم مختص به دیگران یا گذاشتم برای ارتباط خودم با خدا.

این حقّ جهاد نیست! «حَقَّ جِهَادِهِ»؛ یعنی خودت را بترکان! مثل آیه (اسراء: ۱۹) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ...؛ کسانی که اراده آخرت می‌کنند و سعی مطابق با آخرت می‌کنند؛ سعی مطابق با یک زندگی ابدی می‌کنند.^۴

[۵۵] (حج: ۷۸) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...؛ چرا؟... هُوَ اجْتَبَاكُمْ...؛ شما قوم برگزیده هستید. از شما که برگزیده هستید، توقع جهاد نیست بلکه توقع حقّ جهاد است. ... وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...؛ و خدا برای شما حَرَج نگذاشته است.

[۵۶] این مطلب را قبلاً هم گفتیم: ما در قرآن یک بحث تقطیع داریم. از «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، قاعده «نفی حرج» را استفاده می‌کنند که اگر کاری سخت بود انجام نده، این برای تقطیع قرآن است، در سیاق چنین معنی‌ای ندارد. قاعده «نفی حرج» که مثلاً روی پانسمان مسح بکش، قواعدی است که از مقطعات قرآن به دست می‌آید. ولی در سیاق، معنایش این نیست. در آیه (حج: ۷۸) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...؛ به این معنی نیست که حق جهاد را انجام بده ولی اگر سخت بود انجام نده! بلکه معنی‌اش این است که خدا در دین حرج نگذاشته و اگر حق جهاد را انجام ندهید، به حرج و زحمت می‌افتید و خدا این حرج را برای شما نگذاشته. خدا برای شما حرج نخواسته است. شما باید حقّ جهاد بکنید تا به حرج و زحمت نیفتید.

[۵۷] حالا این حقّ جهاد چیست؟ ...مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ...؛ این است روش پدران ابراهیم. حالا (بقره: ۱۳۰) وَمَنْ يُرَغِبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...؛ ملتی که حقّ جهاد نکند، خودش را تحمیق کرده است.

۳-۳- در خواست نصرت عیسی علیه‌السلام از حواریون برای رفتن به سمت ملت ابراهیم

[۵۸] در همین زمینه هم بدانید که حضرت عیسی علیه‌السلام وقتی [در ظهور حضرت حجت ع] برگردند دیگر پیغمبر نیستند و احکامشان عوض می‌شود. چون در دوره ختم نبوت برمی‌گردند. خدا در حضرت عیسی علیه‌السلام و پیروانش محبت و مودتی گذاشته (حدید: ۲۷) ...وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً...؛ نزدیکی به یک پیغمبری باعث می‌شود یک ویژگی‌هایی از آن پیغمبر در شخص ورود پیدا کند. خدا یک رأفت و رحمتی در این مسیحی‌ها قرار داده و به همین دلیل هم این‌ها به ما مسلمان‌ها مقداری نزدیک هستند. (مائده: ۸۲) ...وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ؛ به خاطر همین رحمت و رأفتی که دارند و راهب و دانشمند دارند و اهل استکبار نیستند، بینشان افراد دنیاگریز دارند، لذا مقداری ارتباطشان با ما ارتباط خوبی است.

[۶۰] حضرت عیسی علیه‌السلام یک طرف دیگری دارد که معمولاً ما از حضرت عیسی علیه‌السلام نمی‌گوییم این است که (صف: ۱۴) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ...؛ انصار الله باشید مثل عیسی علیه‌السلام که به حواریینش گفت: مَنْ أَنْصَارِ إِلَيَّ...؛ و معلوم است که حضرت عیسی علیه‌السلام اهل جنگ و جبهه و جهاد است. ... قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ...؛ حواریین را جمع نمی‌کند که فقط پای آن‌ها را بشوید؛ (چون در روایات ما آمده که حضرت خیلی متواضع بوده است.) بلکه جمع کرده تا بجنگد. حواری را که نمی‌خواهد برای کیف الله بازی! و

۴. [۵۴] خدا رحمت کند آژینی را که خیلی جدی شده بود در این کار آخرت، با اینکه درسش فوق‌العاده قوی بود، خیلی هم خوب درس می‌خواند، اما بسیاری از شب‌ها می‌نشست و نشست می‌خواست که نماز شبش قضا نشود! یعنی یک جوان سی و چند ساله آنقدر مسئله آخرت برایش جدی شده بود که کوتاه نمی‌آمد. تا این حد به خودش سختی‌هایی می‌داد که نماز شبش قضا نشود و این واقعاً چیز عجیبی بود. (اسراء: ۱۹) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ...؛ سعی در خور آخرت! شش دانگ حواسش به خودش جمع بود که چیزی از دست نرود.

اینکه من راه بروم و حواری دور من راه بروند. پیغمبر که برای این چیزها حواری نمی‌خواهد! اگر حواری می‌خواهد، می‌خواهد در یک حوار و گفتگوی تمدنی با این‌ها قرار بگیرد و آن‌ها را بسیج عمومی کند که این‌ها بروند به همان ملت ابراهیم چنانچه قرآن گفته که بقیه‌ی حضرت ابراهیم باید به ملت ابراهیم بروند. مسیحی‌ها هم باید در همین زمینه (ملت ابراهیم) بیایند.

صلوات!